

حاشیه‌ای بودن و شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک

دکتر رحمت‌الله صدیق سروسنایی*

سیاوش قلی‌پور**

چکیده

نویسندگان این مقاله شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک را بر اساس دیگری بودن، تفاوت، قدرت و مقاومت بررسی کرده‌اند. آنها بر اساس روش هرمنوتیک، قوم لک را به مثابه متنی در زمینه فرهنگی ایران مطالعه کرده‌اند و ضمن تقسیم‌بندی جامعه مورد مطالعه به دو گونه اجتماعی «مهاجران» و «غیرمهاجران»، از طریق مصاحبه و مشاهده مشارکتی اطلاعات لازم را گردآوری کرده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد:

الف) به لحاظ فرهنگی، مرزهای مشخصی میان لک‌ها و اقوام دیگر وجود دارد و هر دو طرف بر این تمایزات تأکید می‌ورزند.

ب) لک‌ها یک بار از طرف جامعه و بار دیگر از جانب اقوام همسایه به حاشیه رانده شده‌اند.

ج) حاشیه‌ای بودن مضاعف سبب شده است که طیف عمده‌ای از لک‌ها، که غالباً مهاجرند، برای گذران زندگی و واکنش در برابر طردشدگی به مشاغل کم‌اهمیت و واسطه‌گری روی آورند.

د) نابرابری در توزیع امکانات، طرد از جانب دیگران و سکوت دیگران درباره آنها نقش مؤثری در شکل‌گیری هویت قوم لک دارند.

واژگان اصلی: حاشیه‌ای بودن مضاعف، دیگری بودن، مقاومت، هویت اجتماعی.

مقدمه

در جامعه ایران، از دیر باز اقوام متفاوت در کنار همدیگر زندگی می‌کرده‌اند. در اوایل قرن حاضر، حکومت پهلوی اول سعی داشت تفاوت‌ها را نادیده گیرد و همه آنها را با نام ملت ایران یکپارچه سازد. این تلاش موفقیت‌آمیز نبود، زیرا همزمان با مقاومت‌های عمده‌ای از جانب اقوام کرد، بلوچ، ترک، ترکمن و ... مواجه شد. تاکید بر هویت قومی از جانب اقوام مذکور از آن زمان تاکنون همچنان ادامه دارد و سبب ناآرامی‌های عمده‌ای شده است (مقصودی، ۱۳۷۹). در این میان، قوم لک وضعیت متفاوت‌تری دارد. بعد از سرکوب خوانین لک، به ویژه الشتر و کوه‌دشت در اواخر حکومت قاجاریه و اوایل حکومت رضاخان، تاکنون کمتر مقاومت سیاسی خشن یا ستیزه قومی از جانب آنها مشاهده شده است. به همین سبب، کمتر مورد توجه نویسندگان و برنامه‌ریزان اقتصادی سیاسی قرار گرفته‌اند. مضاف بر این، حجم فراوانی از ادبیات قومی در ایران که غالباً به مسائل آذربایجان، کردستان و بلوچستان پرداخته‌اند، با انتخاب رویکردهای سیاسی و کلان نگر، برساخته شدن هویت قومی را ناشی از قدرت دولت‌ها، منافع نخبگان و تحریکات سیاسی بیگانگان می‌دانند (احمدی، ۱۳۷۹). آنها ابعاد مهمی همچون تجلیات زندگی روزمره و فرهنگ عامه را که نقش مؤثری در شکل‌گیری هویت قومی دارند، نادیده می‌گیرند.

در این مقاله، ضمن توصیف ویژگی‌های اجتماعی فرهنگی قوم لک نشان داده می‌شود که لک قومیتی یکپارچه و همگن نیست، در درون خود شکاف‌ها و تمایزات عمده‌ای دارد که در تعاملات اجتماعی افراد و برداشت آنها از هویت تأثیر می‌گذارد. همچنین، در بررسی شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک به نقش «دیگری» و فرایندهای قدرت و مقاومت می‌پردازد تا بیان دارد هویت چیزی ثابت و ازلی نیست، بلکه در تقابل با دیگران شکل می‌گیرد. سؤال اصلی این است که قوم لک بدون در اختیار داشتن شبکه تلویزیونی و رسانه‌های محلی، از جمله روزنامه، مجله و ...، هویت اجتماعی خویش را چگونه بیان می‌کند؟ و اصولاً کدام هویت‌های جمعی را «دیگری» دانسته و در برابر آنها هویت خود را چگونه تعریف می‌کند؟

روش‌شناسی

روش بررسی این پژوهش روش «کیفی» است. در این روش به جای توجه به الگوی خطی (...، فرضیه، متغیر، عملیاتی کردن، ...، متاثر از دور هرمنوتیکی (دیالکتیک جزء و کل)، به رفت و برگشت‌های تفسیری میان عناصر یک متن (فرهنگ قوم لک) در زمینه اجتماعی ایران توجه می‌شود. همه عناصری که به برساخته شدن هویت لک‌ها کمک می‌کنند مهم‌اند. تکنیک‌های گردآوری اطلاعات مصاحبه، مشاهده مشارکتی و بررسی اسناد است، با توجه به اینکه تحرک فیزیکی افراد عامل مهمی در شکل‌گیری هویت اجتماعی از طریق آشنایی با «دیگری» است. بدین جهت مهاجرت به منزله متغیری کلیدی برای گونه‌شناسی مورد استفاده قرار گرفته است.

جدول شماره ۱. مشخصات نمونه‌های انتخابی

تعداد	ویژگی نمونه‌های انتخابی	مهاجرت
۲۳	لک‌های مقیم شهرستان نورآباد، هرسین و روستای هزارخانی به ویژه گروه های کشاوران، دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها و کسبه بازار	غیرمهاجران
۲۰	مهاجران دائمی در شهرک‌های اطراف تهران، کرمانشاه که اغلب به واسطه‌گری اشتغال دارند و مهاجران فصلی که در میدان‌های آریاشهر و انقلاب کار می‌کنند	مهاجران

با توجه به جدول شماره ۱، تمایز و شناسایی مهاجران از غیرمهاجران به سبب مکان‌های متفاوتی که مشغول کارند چندان دشوار نیست و از آنجا که یکی از نگارندگان این مقاله خود از اعضای قوم لک است، سعی شده تا نمونه‌ها از میان افراد مطلع و آگاه قوم لک انتخاب شوند.

چارچوب نظری

رویکردهای متعددی نسبت به هویت وجود دارد. ازلی نگاران هویت را امری ازلی می‌دانند که همچون میراثی به فرد می‌رسد. ابزارگرایان هویت را مقوله‌ای ابزاری، ذهنی و ساخته دست نخبگان می‌دانند. نمادپردازان قومی هم به اساطیر، خاطرات و ریشه‌های گذشته و هم به دگرگونی‌های ایجاد شده به واسطه مدرنیته توجه دارند (اوزکریمی، ۱۳۸۳؛ اسمیت، ۱۳۷۹). سه رویکرد مذکور بیشتر با گفتمان غالب مرتبط‌اند و به حاشیه‌ای‌ها و زیردستانی همچون اقلیت‌های قومی و طبقات تحت ستم توجهی ندارند. برخلاف این رویکردها، پارادایم مطالعات فرهنگی از هویت‌های حاشیه‌ای دفاع می‌کند. استوارت هال از جمله مشهورترین نظریه‌پردازان هویت در پارادایم مطالعات فرهنگی است. او می‌گوید: «در عصر روشنگری هویت یکپارچه و منسجم بود اما نظام‌های اندیشه‌ای همچون مارکسیسم، فرویدیسم، زبان‌شناسی دو سوسور، نظریه گفتمانی فوکو، فمینیسم و همچنین عدم ثبات هویت‌های ملی، کم رنگ شدن هویت‌های عظیمی چون طبقه، نژاد و ملت نقش مؤثری در مرکزیت زدایی هویت یکپارچه روشنگری داشته‌اند» (هال ۱۳۸۳/۱۹۹۶). در این رویکرد، هویت موضوعی تمام و کمال و ذاتی نیست، بلکه همیشه تولیدی اجتماعی، سیال و در حال شکل گرفتن است. هویت مقوله‌ای مربوط به معنا است. از آنجا که معنا طبیعت و ذات اشیاء نیست، بلکه رابطه‌ای قراردادی است. بنابراین، می‌توان گفت که هویت نیز «همواره قرارداد و نوآوری است، همواره تا اندازه‌ای به اشتراک گذارده می‌شود و تا اندازه‌ای درباره آن چون و چرا می‌شود» (جنکینز، ۱۳۸۱: ۶). هویت را باید «محصولی بدانیم که هیچ‌گاه کامل نمی‌شود و همواره در حال تغییر و شدن است» (هال، ۱۹۹۰: ۲۲۲). هویت چیزی در بیرون نیست که ما درباره آن قصه‌پردازی کنیم. هویت بدون دیگری مفهومی بی‌معناست. میشل فوکو از جمله اولین اندیشمندان است که «دیگربودگی» را در سطح گفتمانی مورد بررسی‌های تحقیقاتی‌اش قرار داد. از نظر او مجرمین، دیوانه‌ها و فاحشه‌ها نقش مؤثری به مثابه «دیگر»ی در ساختن «ما»ی عاقل و درست‌کار داشته‌اند. «برای فوکو دیگربود یا غیریت تنها یک مسئله تفاوت نیست، بلکه مسئله سلسله مراتب نیز هست؛ زیرا دیگری کسی نیست که ما خود را با او یکی

بدانیم، بلکه کسی است که او را از خودمان والاتر یا پست‌تر می‌شماریم» (بروجدی، ۱۳۷۷: ۱۳). تحقیقات و اساسانه فوکو زمینه را برای پارادایم مطالعات فرهنگی فراهم آورد تا با به کارگیری روش تبارشناسی فوکو مفهوم «دیگربودگی» را در مطالعات فمینیستی، پسا استعماری، قومی و هویتی به کار گیرند. برای مثال، استوارت هال (۱۹۹۶، ۱۳۸۳) نشان داد که انگلستان چگونه چینی‌ها، هندی‌ها، آفریقایی‌ها و کاراییبی‌ها را تحت عنوان نژاد «سیاه» یک کاسه و هویت خود را در برابر آنها تعریف کرد. به هر حال، دیگربودگی جزء لاینفک هویت است. همان‌طور که کالهن^۱ می‌نویسد: «ما هیچ مردم بی‌نامی نمی‌شناسیم، هیچ زبان یا فرهنگی سراغ نداریم، که بین خود و دیگری، ما و آنها، تمایز برقرار ن ساخته باشد ... شناسایی خویشتن - که همواره نوعی برساختن محسوب می‌شود صرف‌نظر از اینکه تا چه حد همچون یک کشف احساس شود - هرگز به تمامه از داعیه‌های شناخته شدن به طرق خاص به وسیله دیگران جدایی‌پذیر نیست» (کالهن، ۱۹۹۴ به نقل از کاستلز، ۱۳۸۰، ب: ۲۲). حتی هویت درخود وجود ندارد، هویت همیشه رابطه‌ای است با دیگران. به بیان دیگر، همسانی و ناهمسانی با یکدیگر همراهان و در ارتباطی متقابل قرار دارند. «هویت بنایی است که در روابط ساخته می‌شود که یک گروه را در برابر دیگر گروه‌هایی که با آنها در تماس است قرار می‌دهد» (کوش، ۱۳۸۱: ۱۴۷). ساختار هویت همواره دو سویه است؛ به این معنا که در میان آنچه هست «غیری» وجود دارد. برداشت ما از «دیگر» یا «غیر» در هویت سیال و فرایندپذیر نقش کلیدی دارد؛ زیرا هویت رابطه ما و دیگری است. «فقط زمانی که غیر وجود دارد می‌توانید بدانید کیستید». هیچ هویتی «بدون رابطه گفتگویی با دیگری و غیر» وجود ندارد. «غیر در خارج نیست، بلکه در داخل خود، یعنی هویت، نیز وجود دارد» (هال، ۱۹۹۶: ۲۴۵ به نقل از اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۲۳۵). هویت با مردمانی سر و کار ندارد که شبیه همدیگر و دارای احساسات مشترکی باشند، هویت به منزله گفتار و روایت همیشه از جایگاه غیر، بیان می‌شود. این برداشت به منزله آن است که هویت از خلال سکوت‌های دیگری ایجاد می‌شود. دیگرانی که تاریخ‌شان نوشته شده است. «سکوت ناگفته در میان آنچه گفته می‌شود. تنها طریق رسیدن به کل [است] هیچ تاریخ دیگری وجود ندارد. مگر آنکه غیبت و سکوت را در خلال آنچه می‌تواند گفته شود برداریم. باید هر آنچه را توان به زبان آمدن دارد بر زمینه آوایی که تا به حال شنیده نشده‌اند یا توان شنیدن نداشته‌اند، به زبان آوریم» (هال، ۱۳۸۳ ب: ۳۲۷). همان‌گونه که تیلور می‌گوید «امتناع از شناسایی می‌تواند به عنوان یکی از اشکال سرکوب و ظلم و ستم تلقی شود» (تیلور و دیگران، ۱۹۹۲: ۳۶ به نقل از بالمر، سولوموز، ۱۳۸۱: ۱۹).

هویت پیوندی جدا نشدنی با تفاوت و قدرت دارد. هال از ایده «تفاوت» دریدا^۲ کمک می‌گیرد، اما خود را درگیر تکرار بی‌پایان «دال»‌های معنایی او نمی‌کند. از نظر هال، تفاوت در بردارنده قدرت است؛ قدرتی که در جوامع، حکومت‌ها و گروه‌های قدرتمند ساخته و به وسیله آنها حفظ و تقویت می‌شود. قدرت همیشه سعی می‌کند مرزها را پایدار و متصلب جلوه دهد. ولی از آنجا که تفاوت و هویت سیال‌اند، این تلاش همواره کامل نیست. شکل‌گیری هویت هم از طریق «خودهویتی» است که به وسیله خود تعیین می‌شود و هم نوعی «دیگرهویتی» است که از سوی دیگران تعیین می‌شود. «خودهویتی در مقایسه با

1-Calhon

2-Derrida

دیگرهویتی از مشروعیت بیشتر یا کمتر برخوردار خواهد بود. دیگرهویتی در وضعیتی مشخص از سلطه از طریق تحقیر شدید گروه‌های اقلیت خود را نشان می‌دهد» (کوش، ۱۳۸۱: ۱۴۹). دیگرهویتی منجر به «هویت منفی» می‌شود که غالباً از جانب گروه‌های قدرتمند به گروه‌های کمتر قدرتمند نسبت داده می‌شود. به قول گراسبرگ^۱ «هویت بازنمایی ساختارمندی است که وضعیت ایجابی خودش را از طریق دید سلبی به دست می‌آورد» (۱۹۹۶: ۸۹). از نظر هال، هویت مقوله‌ای است که در گرو مبارزات قدرت است؛ به این معنا که همه گروه‌ها توان تعیین هویت یکسانی ندارند، زیرا دسترسی آنها به قدرت و اقتدار، حتی قدرت نمادین، متفاوت است. معمولاً گروه‌هایی که از نظر قدرت مسلط‌اند دیگر گروه‌های اجتماعی را به عنوان گروه‌های قومی تعریف می‌کنند. این نسبت دادن به جای آنکه به معنی بازشناسی تفاوت‌های فرهنگی باشد به معنای تأیید هویت گروه مسلط است.

به هر حال عواملی چون «دیگری»، «قدرت» و «تفاوت» نقش برجسته‌ای در شکل‌گیری هویت دارند. بنا به سطح تحلیل، «دیگری» متفاوت می‌شود. از آنجا که سطح تحلیل این مقاله قومی است، دیگری برای قوم لک، فرد یا تمدن دیگری نیست، بلکه اقوام همسایه‌اند. همچنین، تفاوت قوم لک با دیگران و روابط نابرابر در دسترسی به قدرت می‌تواند برساخته شدن هویت اجتماعی آنها را نشان دهد.

ویژگی‌های اجتماعی فرهنگی قوم لک

قوم لک از حیث پراکندگی جغرافیایی در شمال غربی و غرب استان لرستان، شمال شرقی و شرق استان کرمانشاه، شمال استان ایلام و جنوب استان همدان قرار دارند. این منطقه جغرافیایی به «دره سیمره» شهرت دارد که در میان رشته کوه زاگرس قرار دارد. زبان این قوم «لکی» است و در دسته بندی زبان‌های ایرانی همراه با کردی، گیلکی، طالشی، سمنانی، خوانساری و بلوچی جزء زبان‌های شمال غربی محسوب می‌شوند (امان‌اللهی بهاروند، ۱۳۷۰: ۵۲). راولینسون، تاریخ نگار معروف و مترجم اغلب سنگ نبشه‌های باستانی ایران، می‌گوید: «زبان لکی از فارسی باستان مشتق شده که همزمان با زبان پهلوی به طور جداگانه و مشخص صحبت می‌شده است» (۱۳۶۲: ۱۵۵). تبارشناسی بسیاری از واژگان «لکی» به آیین میترائیسم و کتاب اوستا می‌رسد (عثمانوندی، ۱۳۷۹: ۴۷-۵۴). «لکی» از لحاظ واژگان، اصطلاحات و جملات، غنی و بسیاری از کلمات آن دارای اوزان عروضی‌اند. قوم لک وارث ادبیات پرباری است که از روزگاران کهن به جای مانده است. دیوان ملاپیریشان لک، دفتر رموز یارسان، گنجینه سلطان ضحاک اهل حق، «مناجات نامه غلامرضا ارکوازی، گلزار ادب لرستان، منظومه چاپ نشده «شیوای خورشید خاور»^۲ و آثار شاعرانی مانند ملامنوچهر کولیوند، ملاحقعلی، سید یعقوب ماهیدشتی، سید نوشاد، میرزا نادر

1- Grossberg

۲. نکته‌ای که درباره آثار مکتوب لکی وجود دارد عدم تجدید چاپ این آثار است. نسخ باقی مانده اغلب بدون تاریخ انتشارند. منظومه «شیوای خورشید خاور» تاکنون به چاپ نرسیده است، اما نسخه‌ای از آن نزد آقای ایزدپناه، قوم پژوه مناطق لکنشین، موجود است (ایزدپناه، ۱۳۶۷).

هرسینی، کوچک هوز ماننی و شاعر معاصر محمودعلی غلامی از این جمله‌اند. پس از زبان، موسیقی از برجسته‌ترین ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی قوم لک است. بنیان و ساختار این موسیقی براساس «مقام» است؛ مانند مقام‌های هی لانه، جلو شاهی، بزرن، هروایه، خریوی و... (ایزدپناه، ۱۳۶۷).

از بعد اعتقادات مذهبی، لک‌ها دو دسته‌اند: ۱. شیعه ۲. اهل حق. اکثریت جمعیت اهل حق لکستان جزء فرقه آتش بیگی‌اند و عبادتگاه «آبش» در روستای گره‌بان از توابع هرسین از مهم‌ترین عبادتگاه‌های آنان است. دو گروه مذهبی مذکور به شیوه‌ای کاملاً مسالمت‌آمیز در کنار هم زندگی می‌کنند و به عقاید همدیگر احترام می‌گذارند. شاهد بارز این مدعا حضور زوار شیعه در عبادتگاه‌های اهل حق است.

سازمان اجتماعی

به‌رغم زندگی شهرنشینی در لکستان، سازمان اجتماعی آنها مبتنی بر هوز، تیره، طایفه و ایل است. این نظام سلسله‌مراتبی است، زیربنای آن مردم عادی، دهقانان، شهریان بی‌چیز و رأس آن را ملاکین، تجار و خرده‌بورژوازی جدید تشکیل می‌دهند. اصلی‌ترین واحد اجتماعی هوز است. اعضای این واحد بین ۲۰ الی ۲۰۰ نفرند. بزرگان هوز معمولاً سالمندان و ریش سفیدان‌اند. از مجموع چند هوز تیره و از مجموع چند تیره طایفه و از مجموع چند طایفه ایل به وجود می‌آید. بین تقسیمات عمودی مذکور اغلب ستیزه‌هایی در سطوح متعدد وجود دارد که غالباً همبستگی‌های عمودی را تقویت می‌کنند و تأثیری منفی در شکل‌گیری همبستگی‌های افقی، همچون قوم یا طبقه اجتماعی دارند (برای آگاهی از این ستیزه‌ها نگاه کنید به جعفریان، ۱۳۸۵). به‌رغم تمایزات فرهنگی، مذهبی و اجتماعی لک‌ها، اقوام همسایه آنها را قومی یکپارچه می‌دانند. متقابلاً لک‌ها نیز سعی می‌کنند در برخورد با دیگران تفاوت‌های مذکور را نادیده گیرند و بر هویت قومی خویش تأکید داشته باشند.

مهاجرت

تا قبل از سال ۱۳۴۰ هجری شمسی، زندگی در لکستان یکنواخت و مبتنی بر سنت‌ها بود. آنها اجتماعاتی کوچک بودند که به صورت قطاعی^۱ زندگی می‌کردند. فرد ممکن بود تا آخر عمر محدوده محل تولد خود را ترک نکند. اغلب افراد عمرشان را در روستای خودشان یا روستاهای اطراف می‌گذراندند. با گسترش راه‌های ارتباطی و ورود ماشین‌های حمل و نقل جدید ارتباط بین این اجتماعات قطاعی زیادتر شد و مرزهای متصلب کهن درهم ریخت. هم‌زمان با گسترش راه‌ها، برنامه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ هجری شمسی تحولات عمده‌ای در زندگی روستانشینی لکستان به وجود آورد، از جمله اینکه قدرت ایلات و طوایف کم شد، بسیاری از روستاییان بدون زمین ماندند، فروش نفت و ازدیاد ثروت عمومی از طرفی و کاهش قیمت محصولات کشاورزی از طرف دیگر جاذبه شهرها را بیشتر از روستاها کرد. این عوامل سبب مهاجرت افراد فراوانی به شهرهای کرمانشاه، خرم‌آباد، الشتر، کوه‌دشت، هرسین، صحنه،

کنگاور، نورآباد و نهاوند شد. برخی از این مهاجران توانستند در شهرهای جدید کسب و کاری برای خود پیدا کنند اما به زودی فرصت‌های شغلی اشباع شدند و مهاجرت به شهر تهران آغاز شد. با همه بی‌نظمی‌هایی که در حیطه مهاجرت لک‌ها وجود دارد، می‌توان این مقوله را به دو دسته تقسیم‌بندی کرد. مهاجرت‌های دایم و فصلی. مورد اول غالباً به مقصد حاشیه‌هایی چون «جعفرآباد» در کرمانشاه، «خرمانجاه» در صحنه، «کمربندی» در هرسین و شهرک‌های «وحیدیه، ویره، سرآسیاب، قاسم‌آباد، شهریار، علی‌آباد، اندیشه، رباط‌کریم و مارلیک» در تهران بوده است. از آنجا که لک‌ها تخصص و مهارت خاصی ندارند، به واسطه‌گری و مشاغل کاذب می‌پردازند. براساس مشاهدات مشارکتی چندین ماهه در میان مهاجرین لک در شهرک‌های اطراف تهران و جعفرآباد کرمانشاه، می‌توان گفت آنها گاهی در واسطه‌گری مواد مخدر نیز دخالت می‌کنند و حجم زیادی پول در میان آنان رد و بدل می‌شود. منشأ و مقصد این حجم پول غالباً نامشخص و غیرشفاف است. بعضی از آنها که درآمد بیشتری دارند، نمایشگاه اتومبیل یا موبایل فروشی نیز دارند. این دو کسب و کار غالباً ترفندی برای پنهان کردن معاملات غیررسمی است.

معمولاً مردانی مهاجرت می‌کنند که در سنین بین ۱۶ تا ۶۰ سال قرار دارند. آنها غالباً خانواده‌های‌شان را در مناطق لکنشین جا می‌گذارند و به تهران مهاجرت می‌کنند تا در مشاغل دست‌فروشی و کار ساختمانی بتوانند نیازهای زندگی‌شان را تأمین کنند. میدان‌های آریاشهر، سیدخندان، تجریش و انقلاب از عمده‌ترین مکان‌هایی‌اند که مهاجرین فصلی در آنجاها منتظر می‌مانند تا کاری پیدا کنند. به وضوح نمایان است که کار کردن در میداین تهران برای برخی روستاهای لکستان جزو مناسک‌گذار است. مثلاً همه جوانان روستای «تمرک» از توابع هرسین، جدای از اینکه در آینده چه شغلی خواهند داشت، در اوایل جوانی در میدان انقلاب کوپن‌فروشی خواهند کرد یا اغلب اهالی روستاهای «کاکاوند» و فقیران شهر هرسین یا نورآباد در میدان آریاشهر به کارهای کم‌اهمیت مشغول خواهند شد. آنها بعد از چندین سال کار فیزیکی خسته می‌شوند و اگر نسبت به آینده کاری خود ناامید شوند، کم‌کم به فروشندگان جزئی مواد مخدر تبدیل می‌شوند.

تعاملات کنشگران در زندگی روزمره

جامعه: تعامل لک‌ها با فارس زبان‌ها در گونه «غیرمهاجرین» خنثی تلقی می‌شود. آنها بخش عمده جمعیت لک‌ها را تشکیل می‌دهند و قادرند در مناطق لکنشین مخارج خود را تأمین کنند. این تیپ اجتماعی شامل پزشکان، معلمان، نظامیان، پرستاران و مالکان‌اند و لزومی نمی‌بینند که در مشاغل پایین دست شهرهای مرکزی کار کنند. از این روی، هیچ‌گونه کنش متقابلی با آنها نیز ندارند. «مهاجرین» برخلاف گروه اول، تعاملات بسیاری با فارس‌زبانان دارند. آنها از برخورد فارس‌ها رضایت ندارند. گونه مذکور آن گروه از لک‌هایی‌اند که به دلیل تحصیلات کم و همچنین وضعیت اقتصادی نامناسب در شهرهای بزرگ و به واسطه کارهایی همچون دستفروشی، کار ساختمانی و معاملات غیرقانونی در میداین تهران امرار معاش می‌کنند.

جدول شماره ۲: گونه‌شناسی پاسخگویان بر حسب تعاملات کنشگران در زندگی روزمره

مهاجرت	جامعه	کرد	لر
غیرمهاجرین	خنثی	نامناسب و توهین آمیز	توهین آمیز و خشن
مهاجرین	توهین آمیز	نامناسب و توهین آمیز	توهین آمیز و خشن

وضعیت اقتصادی نامناسب آنها به گونه‌ای است که ارتباط زیادی با فارس‌ها دارند. همین عامل سبب شده است که برخورد مناسبی با آنها نشود. یکی از مصاحبه شونده‌گان می‌گوید:

«هنگامی که برای تامین مخارج زندگی به تهران می‌روم غم سنگینی را احساس می‌کنم، چون از چیزی که در انتظارم هست آگاهم. کنار یکی از میدان‌های تهران همچون آریاشهر، سید خندان، انقلاب و ... منتظر می‌مانیم تا کاری پیدا شود. نگاه خیره عابران تا مغز استخوان آدمی نفوذ می‌کند. همچون موجود بی‌ارزشی به ما نگاه می‌کنند. در حالی که این‌گونه نیست. من تصور می‌کنم ما از لحاظ توجه به فرهنگ، هنر و خیلی چیزهای خوب دیگر اگر از آنها برتر نباشیم، کمتر نیستیم» (علی، کارگر، میدان آریاشهر).

وضعیت مذکور به جهت روانی درد و رنج فراوانی را برای آنها به همراه دارد. آنها در این شهرها جا و مسکن مناسبی ندارند، اغلب یکی از آنها در ساختمان‌های در حال ساخت+ و ساز نگهبان می‌شود و آلونکی که اغلب برای نگهبانان در این ساختمان‌ها می‌سازند، به مکانی برای اسکان تعداد بسیاری از بستگان نگهبان، حدود ۱۰ الی ۲۰ نفر، تبدیل می‌شود که برای این که با مخالفت کارفرمایان ساختمان روبرو نشوند دیر هنگام وارد و صبح زود از آنجا می‌روند. تعدادی از این افراد در اوائل دهه هفتاد تاب تحمل سختی‌های مذکور را از دست دادند و در دام مواد مخدر گرفتار شدند.

گُرد! این تصور که شهری همچون کرمانشاه از حیث اجتماعی و فرهنگی همگون به نظر آید نادرست است. در این شهر، دو گروه قومی بزرگ، یعنی لک‌ها و کردها، زندگی می‌کنند که کاملاً خود را جدای از همدیگر می‌دانند. گاهی اوقات میان آنها تنش و ستیزه مشاهده می‌شود. مصاحبه‌شونده‌گان لک رابطه‌شان را با کردها با اصطلاحاتی همچون «آتش و بنزین»، «گرگ و میش» و «کبریت و خرمن» عنوان می‌کنند. برای ورود به بحث «دیگری شدن کردها نزد لک‌ها»، از مفاهیم «گروه‌های مستقر» و «گروه‌های بیگانه» نوربرت الیاس کمک می‌گیریم (مینل، ۱۳۷۸). «گروه مستقر» کردهای کرمانشاه‌اند که از زمان‌های قدیم در این شهر سکونت داشته‌اند و گروه بیگانه لک‌های مهاجری‌اند که از اواسط دهه ۱۳۵۰ هجری شمسی، در فرایند مهاجرت از روستا به شهر، در کرمانشاه سکونت گزیده‌اند. تفاوت‌های عمده‌ای بین این دو گروه وجود دارد که عبارت‌اند از مبادلات اقتصادی و نبض بازار که در دست کردهاست، مشاغل و موسسات دولتی که غالباً در دست کردهاست و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و مشاغل سیاسی که آن هم نزد کردهاست. لک‌ها که در حاشیه‌های شهر و برخی مناطق دیگر سکونت دارند، به لحاظ اقتصادی در مشاغل کم اهمیت‌تر مشغول‌اند و چندان نفوذی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداری ندارند. این وضعیت

ساختاری، ایدئولوژی خاصی را در بین کرمانشاهی‌ها به وجود آورده که بر مبنای آن لک‌ها را قومی زورگو، جنگجو، بی‌باک، بی‌رحم و متهور می‌دانند. هم‌زمان با شهر کرمانشاه، در شهرستان صحنه نیز چنین اتفاقاتی رخ داده است و این امر باعث شده که کردهای کلهر، گورانی و کرمانشاهی دیدی منفی نسبت به قوم لک داشته باشند. کردها راهبردهای متعددی را برای طرد لک‌ها به کار می‌گیرند و از هیچ امری برای تحقیر لک‌ها فرو نمی‌گذارند. این فرایند، هر چند غیرآشکار، از دید هیچ کدام از لک‌ها پنهان نیست. آنها از طردشدگی خود و آگاهی کامل دارند. در واقع، شدت تنش و دیدی منفی که نسبت به لک‌ها وجود دارد مرتبط با گروه خاصی نیست، بلکه تمامیت قوم لک را در بر می‌گیرد. در بین کردها تمایزی بین لک‌های مناطق متفاوت نیست و همگی را به یک دید می‌بینند. اما تلقی لک‌ها از کردهای کرمانشاه متفاوت است. سنخ «مهاجرین»، به ویژه مهاجرین کرمانشاه، تصور منفی‌تری نسبت به گونه «غیرمهاجرین» دارند. در واقع، لک‌ها نسبت به برخی برخوردارهای نامناسب هم قومی‌هایشان در اوایل مهاجرت به شهرهای همسایه معترفاند، اما از نظر آنان این خصلت قلبی از آنها بوده است.

«یقیناً آنها همچنان با دیده تحقیر به لک‌ها نگاه می‌کنند. آنها فکر می‌کنند که ما خشن و زورگو هستیم. من قبول دارم که برخی از هم‌زبانان ما در کرمانشاه مشکلاتی به وجود آورده‌اند، اما کردها حق ندارند این را به تمام لکستان تعمیم دهند. به نظر من، لک‌ها نه تنها مهمان‌نواز و خوش برخورد هستند، بلکه از تحصیلات بالاتری نیز برخوردارند» (مدیر پیش دانشگاهی، صحنه)

در طی این مهاجرت‌ها، حاشیه‌هایی همچون «جعفرآباد» در کرمانشاه و «خرمانجاه» در صحنه پدید آمدند که سبب برخی ناهنجاری‌ها در آنجا شدند. این پدیده باعث شد که کردها رفتار این دو محله حاشیه‌نشین را به کل منطقه لکستان تعمیم دهند و هنوز هم به این بدبینی دامن می‌زنند. چنین امری وابستگی متقابل و همبستگی بین دو گروه قومی را کم کرده و در مواردی روابط آنها براساس پیش‌دوری و طرد طرف مقابل است. روابط تنش‌آمیز بین دو گروه قومی مذکور در فضاهای متفاوتی، از جمله در داخل اتوبوس‌های شهری، رستوران‌ها و روابط فروشنده و خریدار و ... به طرق متعددی همچون نیش زبانی، روبرگرداندن، بی‌اعتنایی، کنایه و در مواردی برخورد فیزیکی خود را نشان می‌دهند.

لر: در ارتباط با تعاملات بین لرها و لک‌ها دیگر با «گروه مستقر» و «گروه بیگانه» روبرو نیستیم. شهرهای الشتر، نورآباد و کوه‌دشت کاملاً لک‌نشین‌اند. در لک‌ها و لرها هم‌زمان به شهر خرم‌آباد مهاجرت کرده‌اند. بنابراین، ما با وضعیتی همچون کرمانشاه روبرو نیستیم. با این حال، دو گروه قومی لک و لر در شهر خرم‌آباد نسبت به همدیگر متمایزند و هر کدام فرهنگ خاص خودشان را دارند. مرزی^۱ اجتماعی و نمادین بین آنها وجود دارد. چیزی که بین این دو گروه قومی مرزهای نمادین به وجود آورده است، اراده آنها در متمایز ساختن خویشتن و به کار گرفتن برخی عناصر فرهنگی به مثابه ممیز هویت آنهاست. لک‌ها

۱. مفهوم مرز اجتماعی برگرفته از آرای مردم‌شناس تروزی، فردیک بارث، است. از نظر او، مرزهای اجتماعی دلالت جغرافیایی و توپولوژیک ندارند و امری کاملاً نمادین‌اند. مرزهای اجتماعی را می‌توان در تعامل میان اعضای با هویت متفاوت یافت که اصولاً در هر جا و هر اوضاع و احوالی واقع می‌شوند. هویت قومی بیشتر به فرایندهای مرزبندی می‌پردازد تا به خود مرزها (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۶۷).

در تبادلاتی که با لرها دارند عناصر فرهنگی را به صورت گزینشی و راهبردی برای متصل کردن مرزها به کار می‌برند. بی‌شک این قضیه درباره لرها نیز صادق است. در اینجا، هر چند ممکن است برخی اعضای قومی هویت خود را تغییر دهند یا وضعیتی خنثی داشته باشند، اما تفاوت‌های قومی مدت‌هاست که همچنان پایدار است. نکته مهمی که در روابط میان قوم لک و قوم لر وجود دارد آن است که لرها شبکه تلویزیونی افلاک را در استان لرستان اداره می‌کنند و همچنین، به سبب دسترسی به قدرت و مقام‌های سیاسی و اداری از لک‌ها پیشروترند. اما لک‌ها از حیث کشاورزی در وضعیت بهتری قرار دارند. این مهم به دلیل دشت خاوه و الشتر، کشاورزی کوهدشت و روستاهای دلفان است. به لحاظ تمایزات فرهنگی، تفاوت‌هایی بین آنها وجود دارد. مثلاً، لک‌ها از زبان غنی‌تر و ادبی‌تری برخوردارند که زبان عرفان و شعر غالب استان لرستان است.

لرها در برخورد با لک‌ها به تمایزات درون گروهی توجهی ندارند. آنها فقط با لک بودنشان به لحاظ فرهنگی و اجتماعی برخورد می‌کنند و این برخورد کاملاً مبتنی بر طرد آنهاست. طرد قومی آن قدر شدت دارد که وابستگی‌های متقابل نظام‌های بروکراتیک هم تاکنون نتوانسته است شدت آن را کم کند. همچنان حساسیت‌های فرهنگی همچنان بین آنها وجود دارد و همواره همدیگر را طرد می‌کنند. لک‌ها و لرها به انحای مختلف در زندگی روزمره با همدیگر کنش متقابل دارند. این روابط نه تنها مسالمت‌آمیز نیست، بلکه بر نوعی بی‌اعتمادی، تحقیر، طرد و نخواهدگی مبتنی است.

«لک‌های نورآباد و حتی کوهدشت و الشتر علاقه‌ای به لرهای خرم‌آباد ندارند. ما همیشه از آنها گله‌مندیم. نه به خاطر اینکه فکر کنیم آنها بد هستند، بلکه کاری کرده‌اند که ما بدبین شده‌ایم. به همین خاطر من که یک کاسب هستم هیچ وقت رغبت نمی‌کنم که با لرها مبادله کالایی داشته باشم. همیشه با زبان خاص خودشان ما را مسخره می‌کنند.» (علی، فروشنده لوازم خانگی)

لرها با در دست داشتن قدرت‌های محلی و همچنین امکانات اقتصادی سعی دارند از طریق مصرف متظاهرانه و نمایش ثروت، لک‌ها را دچار نوعی حقارت کنند و در این زمینه تا حدودی هم موفق بوده‌اند. اگر روابط قدرت برای مدت مدیدی نابرابر باقی بماند، نوعی فرایند روان‌شناختی در روابط بین دو گروه به وجود می‌آید که در سطح فرهنگی عمل می‌کند. بدین معنا که گروه مغلوب به فرهنگ، زبان و آداب و رسوم خود چندان افتخار نمی‌کند و به نوعی خودکم‌بینی دچار می‌شود. یا این که سعی می‌کند رابطه خود را تا حد ممکن با گروه مسلط کمتر کند و در جهان فرهنگی خود یک «ما»ی آرمانی ترسیم کند. آنها عناصر فرهنگی (زبان، موسیقی، شعر، قهرمانان و...) را به عنوان منزله‌های تشکیل‌دهنده این «ما»ی آرمانی به کار می‌گیرند.

در فضای اداری، کارمندان لر در استان لرستان و کارمندان کرد در استان کرمانشاه به شیوه‌های متعددی از جمله معطل کردن، نادیده گرفتن، بی‌محلی کردن، توجه به مسائل جزئی به جای توجه به ارباب رجوع و احترام گذاشتن به هم‌زبانان خودشان تبعیض قومی را اعمال می‌کنند. فضای اداری یگانه مکانی است که لک‌ها در برابر طرد کارمندان لر و کرد واکنش کمتری نشان می‌دهند، صرفاً به علت این که از فرایندهای کند بوروکراسی می‌ترسند و اگر در امور اداری با مشکل مواجه شوند، نیروی مؤثری ندارند

که بخواهند از او کمک بطلبند. آنها آگاه‌اند که اگر کوچک‌ترین عکس‌العملی نشان دهند، کارمندان آن را امر شخصی تلقی نمی‌کنند، بلکه به بهانه اختلال در نظم و توهین به نظام اداری فرصت می‌یابند که بیشتر آنها را آزار دهند. چنین برخوردهایی به کرات و در ادارات گوناگون صورت می‌گیرد. این تصور که لک‌ها بی‌باک، ناهنجار و جنگجویند، در جهان فرهنگی کردها و لرها به ایدئولوژی تبدیل شده است و دو نسل است که هم‌چنان در فرایند جامعه‌پذیری آن را یاد می‌گیرند و درونی می‌سازند.

رسانه

رسانه ملی: بر اساس جدول شماره ۳، لک‌ها معتقدند از بدو ورود رسانه‌های رادیو، تلویزیون، آموزش عمومی و حتی روزنامه‌های کثیرالانتشار توجهی به تاریخ، جغرافیا، آداب و رسوم، هنر و ادبیات آنها نشده است.

جدول شماره ۲ گونه‌شناسی پاسخگویان برحسب بازنمایی رسانه‌ای

شبکه افلاک	شبکه زاگرس	رسانه های ملی	مهاجرت
بی‌توجهی و ناچیز شمردن	بی‌توجهی و ناچیز شمردن	مطلقاً وجود ندارد	غیرمهاجرین
بی‌توجهی و ناچیز شمردن	بی‌توجهی و ناچیز شمردن	مطلقاً وجود ندارد	مهاجرین

در دهه‌های ۱۳۴۰، ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ هجری شمسی نسبت به این موضوع حساسیتی وجود نداشت، تا این که رسانه‌های فناورانه جدید مانند ماهواره، سی دی و... به طرق گوناگون هویت قوم لک را بازنمایی کردند و لک‌ها متوجه سکوت رسانه‌های ملی در برابر ارزش‌های فرهنگی‌شان شدند. یکی از مصاحبه شونده‌گان می‌گوید:

«برنامه‌های تلویزیون را دوست ندارم، چون بحث لک در بین نیست، تا حالا یک کلمه لکی از تلویزیون نشنیده‌ام، به جای تلویزیون می‌توانیم ماهواره، سی دی و ... تماشا کنیم» (ایمانی، فرهنگ پژوه).

لک‌ها از اینکه سال‌ها هویت تاریخی و فرهنگی‌شان در رسانه‌ای ملی بازنمایی نمی‌شد ناراحت شدند. به همین سبب، هم‌نوایی‌شان با رسانه ملی کم‌رنگ شد و این مهم را با مقاومت در برابر مصرف محصولات آن نشان دادند. دیگر با پیام‌های آنها هم‌سوئی ندارند، دنیا را از دیدگاه خودشان، فرهنگ‌شان و مطرود بودنشان می‌بینند. این نوع مقاومت ایجابی است، زیرا سبب کوشش برای ساختن فیلم‌های محلی (بی-پلامار، گلدانه و...)، بازسازی «مقام»های موسیقایی، برگزاری همایش‌های زبان لکی و بازسازی بسیاری از مناسک و مؤلفه‌های فرهنگی دیگر شده است. همچنین، در عرصه ادبیات لک‌ها به دنبال شاعران قدیمی و معاصریشان می‌گردند.

شبکه زاگرس و شبکه افلاک: دو شبکه مذکور به ترتیب در انحصار کردها و لرها است. اکثر برنامه‌ها به زبان کردی و لری و همچنین، مملو از معانی‌ای است که سعی دارند فرهنگ کردها و لرها را در

تقابل با لک‌ها برجسته‌تر جلوه دهند. آنها از طریق انتخاب بازیگران خشن، لباس‌های ژنده و ناهماهنگ، موسیقی‌های ناموزون، چهره‌پردازی‌های ناشیانه و حرکات نامنظم و نامناسب دوربین این ایده را عملی می‌کنند. علاوه بر این، از حیث تفسیری و معنایی در برنامه‌های‌شان هیچ لک‌زبانی را پیام‌آور آزادی، دانایی، فرهیختگی، عدالت و دموکراسی جلوه نمی‌دهند. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید:

«شبکه افلاک چندین سال است که به زبان لری برنامه پخش می‌کند و اعتراضات ما هم ره به جایی نمی‌برد. در مواردی هم که به لک توجه می‌کنند، وی را به عنوان آبدار چی یا عشایر تازه به شهر رفته‌ای معرفی می‌کنند که تمام حرکاتش خنده دار است. اتخاذ این سیاست غیر فرهنگی آنها سبب شده که ما دیگر بیننده این شبکه نباشیم. الحمدلله هنر جوانان خودمان را از طریق لوح فشرده می‌بینیم» (نوری، قوم پژوه)

در مواردی، این طرد نمادین جنبه خشن‌تری به خود می‌گیرد و لک‌ها عملاً نماینده کم فرهنگی و بی‌دراستی می‌شوند.

توزیع امکانات و قدرت

بی‌سوادان و افراد سالخورده کمتر متوجه نابرابری در توزیع امکانات و قدرت می‌شوند و غالباً در این زمینه آگاهی چندانی ندارند. اما تحصیل کرده‌ها و جوان‌ترها چنین نیستند. آنها از نابرابری اقتصادی، سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی آگاهی دارند. به رغم کسب مدارج دانشگاهی، همچنان بی‌کار و فقیرند و ظاهراً از طریق تحصیلات، تحرک اجتماعی خاصی در زندگی‌شان مشاهده نشده است. آنها از فقر، ناداری و عدم امکانات رفاهی، ورزشی و فرهنگی مناسب آگاه‌اند. تاحدودی این آگاهی از طریق مقایسه و برخورد با دیگر اقوام و فرهنگ‌ها که ناشی از تحرک فیزیکی افراد در مدرنیته متأخر است محقق می‌شود. مدرنیته پدیده‌ای دو پهلو است. در عین حال که آنها را در چهار دهه گذشته از دنیای سنتی بیرون کشاند و امکاناتی محدود برای آنها فراهم کرد. آگاهی از نابرابری اجتماعی و اقتصادی را نیز به آنها هدیه کرده است. لک‌های تحصیل کرده، علاوه بر نارضایتی از توزیع امکانات رفاهی و اقتصادی، در مقوله توزیع قدرت و مشاغل سیاسی نیز چنین‌اند و فکر می‌کنند که به رغم رشادت‌های‌شان در جبهه‌های جنگ و شایستگی‌شان در دانشگاه‌ها همچنان حاشیه‌ای‌اند و سهمی در توزیع امکانات و قدرت ندارند. شواهد عینی نیز این آگاهی پدیدارشناختی لک‌ها را تأیید می‌کند. مثلاً علوی تبار (۱۳۸۰) در بررسی‌ای ملی با عنوان «الگوی شهروندان در اداره امور شهرها» با استفاده از روش آنالیز تاکسونومی و داده‌های سرشماری ۱۳۷۵، و همچنین براساس شاخص‌های اجتماعی (میزان شهرنشینی، میزان باسوادی، سهم اشتغال زنان از محل، تعداد تحصیل کرده‌ها از کل جمعیت) و شاخص‌های اقتصادی (میزان اشتغال، میزان اشتغال صنعتی، نسبت وابستگی مهارت نیروی انسانی) ضریب توسعه اقتصادی و اجتماعی کل استان‌های کشور را محاسبه می‌کند که در آن ضریب استان‌های تهران، یزد، اصفهان، سمنان، قم و مرکزی به ترتیب ۰/۷۵، ۰/۷۴۵، ۰/۶۲۷، ۰/۶۱۲، ۰/۵۰۵ و استان‌های کرمانشاه، لرستان، ایلام و بلوچستان به ترتیب ۰/۲۶۲، ۰/۲۵۵، ۰/۰۹۳ است. ضرائب مذکور نشان‌دهنده نابرابری عمده‌ای در میان استان‌های کشور است. این عوامل سبب شده که لک‌ها با جامعه هم‌سویی محکمی نداشته باشند و آن را «دیگری» محسوب کنند. در اکثر تحقیقات پیمایشی، هم‌سویی هویت‌های محلی با هویت ملی را در سطح بالایی نشان

می‌دهند و این به سبب ماهیت این نوع پژوهش‌هاست که توان بررسی معنای رفتار و جهان ذهنی کنشگر را ندارند. در حقیقت، همواره خطر گمراهی در بحث هویت مطرح است، مگر شواهد تجربی معتبری در دست داشته باشیم، و گرنه گرفتار دور باطل خواهیم شد. چنان که هابسباوم خاطر نشان می‌کند، «نگرش از پایین مهم است. البته نه نگرشی که حکومت‌ها و سخنگویان و فعالان نهضت‌های ملی‌گرایانه یا غیر ملی‌گرایان دارند، بلکه نگرش افراد عادی موضوع کنش و تبلیغات که البته پی بردن به چنین نگرشی بی‌نهایت دشوار است» (مینل، ۱۳۷۸: ۲۱۲-۲۱۱). در هر حال، با توجه بیشتر دولت به قوم لک و سهم کردن آنها در امکانات و فرصت‌های کشور همسویی آنها با جامعه بیشتر خواهد شد.

لک‌ها علاوه بر نابرابری در سطح جامعه از نابرابری استانی نیز آگاهی دارند. این موضوع بستگی به هیچ گروه یا رده اجتماعی از جمله (با سواد / بی‌سواد)، (مهاجر/ غیرمهاجر)، (شیعه/ اهل حق) ندارد. برای ورود به این بحث، بهتر است از مبحث «شیوه‌های انحصاری»^۱ فردریک بارث (۱۹۶۹) استفاده کنیم. او در مقاله مشهور «گروه‌های قومی و مرزها» می‌گوید: حصر قومی به فرایندی گفته می‌شود که از طریق آن، گروه‌ها مرزهای خود را حفظ و از دیگران جدا می‌کنند. اگر فرایند قدرت در میان دو گروه نابرابر باشد ممکن است که گروه برتر با تخصیص منابع یا نابرابری در توزیع ثروت و کالاهای مادی همه چیز را در انحصار گروه خودی قرار دهد. این شیوه‌های تبعیض‌آمیز با نوعی خود برتربینی و تلقی تمجیدآمیز از گروه قومی خودی همراه است. می‌توان گفت «قوم مداری و حصر گروهی غالباً با یکدیگر همراه هستند» (گیدنز، ۱۳۸۰: ۲۸۶).

مشاهدات عینی در جامعه مورد مطالعه حاکی از آن است که لرها و کردها شیوه‌های انحصاری را در مورد لک‌ها اعمال می‌کنند. مثلاً روستاهای مناطق لک‌نشین از حیث فضای آموزشی در سطح بسیار نازلی قرار دارند. جاده‌های ارتباطی آنها همچنان مال‌روند، غالباً کشاورزی سنتی را با ابزارهایی همچون گاوآهن به پیش می‌برند و زنان در فصل زمستان آب آشامیدنی خود را از طریق چشمه‌ها تأمین می‌کنند. در روستاهایی که جمعیت آنها بیش از دو هزار نفر است، امکانات ورزشی برای جوانان وجود ندارد. شهرهای نورآباد، الشتر و کوه‌دشت هم از حیث امکانات تفریحی، فرهنگی و فعالیت‌های اقتصادی وضعیت مناسبی ندارند و در این مناطق کمتر کارخانه‌ای دیده می‌شود. در حالی که مناطق لرنشین، همچون شهرستان بروجرد، ازنا و الیگودرز، کاملاً متفاوت‌اند. تمایزات قومی و فرهنگی به ندرت در وضع خنثی می‌مانند و معمولاً با نابرابری‌های عظیمی در توزیع قدرت، ثروت و فرصت‌های شغلی در ارتباط‌اند. این نابرابری معمولاً به نفع قوم مسلط تمام می‌شود. اکنون در استان لرستان، قوم لر و در استان کرمانشاه، کردها به سبب دسترسی به قدرت و فرصت‌های شغلی در وضعیت بالاتری قرار دارند. آنها، که اغلب مسئولان استان‌اند و به نحوی عمل می‌کنند که به نفع لک‌ها نیست، نوعی تبعیض قومی اعمال می‌کنند «تبعیض هنگامی وجود دارد که حقوق و فرصت‌هایی که یک دسته از مردم از آن بهره‌مندند به گروه دیگری داده نمی‌شود» (گیدنز، ۱۳۸۰: ۲۷۹). با سفری کوتاه به بخش‌های روستایی کاکاوند، ایتیوند، اولاد قباد، بوالوفا، چاواری،

کولیوند، نورعالی، سرفیروزآباد و همچنین شهرهای الشتر، نورآباد، کوه‌دشت متوجه می‌شویم که آنها نسبت به بروجرد، الیگودرز، درود، ازنا در وضعیت اقتصادی پایین‌تری قرار دارند و اکثر کارخانه‌های قند، سیمان و ... در شهرهای لر زبان قرار دارند.

در مناطق روستایی لکنشین وضعیت به گونه‌ای است که می‌توان گفت آنها به حال خود رها شده‌اند. در کمتر جای این منطقه نشانه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی دیده می‌شود، مگر در اواخر فصل تابستان و اوائل پاییز که محصولات کشاورزی در بازار مبادله می‌شوند. جوانان در شهرهای لکستان بیکار و غالباً در جستجوی کارند. آنها بارها تصمیم می‌گیرند که زندگی خوب و شرافتمندانه داشته باشند، اما غالباً با کمبود فرصت و امکانات روبرویند. کشاورزی اغلب سنتی است و جوابگوی جمعیت نیست. به همین سبب فروش مواد مخدر در این منطقه رواج عمده‌ای دارد. قبلاً لک‌ها فقط فروشنده مواد مخدر بودند، اما اکنون مشاهده می‌شود که خودشان نیز مواد مخدر مصرف می‌کنند. این امر باعث نگرانی عمده‌ای در میان آنها شده است.

نتیجه‌گیری

در کشورهای چند فرهنگی، نظیر ایران، که به شیوه متمرکزی اداره می‌شوند، اغلب پدیده‌ای اجتماعی با عنوان مرکز - حاشیه شکل می‌گیرد که در آن، ویژگی‌های فرهنگی یک قوم از جمله زبان، تاریخ، شیوه‌های زندگی و باورهای‌شان مرکزی می‌شود و ویژگی‌های فرهنگی دیگر اقوام با نام حاشیه‌کنار گذاشته می‌شوند. نکته حائز اهمیت در مباحث قومی نزد نویسندگان و محققان آن است که این سطح از نابرابری را پایان کار می‌دانند و چنین تصور می‌کنند که با حاشیه‌یکپارچه‌ای روبرویند که برای دسترسی به قدرت و امکانات تنش و تضادی در میان‌شان نیست و رابطه مسالمت‌آمیزی میان افرادش وجود دارد. اما با نگاهی عمیق‌تر متوجه می‌شویم که در برخی حاشیه‌ها نیز روابط مرکز - پیرامون دیگری وجود دارد که از حیث تحلیلی در سطح پایین‌تری عمل می‌کند. مثلاً در استان سیستان و بلوچستان، سیستم‌ها مرکزی و بلوچ‌ها حاشیه‌ای‌اند (صدیق سروستانی، ۱۳۷۸) یا در استان‌های لرستان و کرمانشاه لرها و کردها مرکزی و لک‌ها پیرامونی‌اند. اگر در حاشیه - پیرامون اولیه میزان نابرابری از حد خاصی تجاوز نمی‌کند، در حاشیه پیرامون دوم کمتر محدودیتی برای نابرابری وجود دارد. به همین سبب است که اقوام همسایه لک‌ها برای آنها دیگری‌اند. افراد هنگامی که در وضعیت نابرابر قرار می‌گیرند، پناهِ امکانات و وضعیت‌شان واکنش‌هایی را بروز می‌دهند. در دو دهه گذشته، قوم لک، به خصوص مهاجران، که حاشیه‌ای بودن مضاعف را تجربه می‌کند، کمتر مفری برای گریز از فقر یافته‌اند و بی‌توجهی‌های پی‌در پی آنها را به ستوه آورده است. تعدادی از آنان برای گذران زندگی مبادرت به معاملات غیرقانونی نمودند. در واقع، بسته بودن راه‌های مشروع برای کسب درآمد، روی آوردن به این حرفه‌ها را توجیه کرده و تا حدی قباحت این قضیه را از بین برده است و به سبب این که افراد را سریعاً به اهداف مالی خویش می‌رسانند، نزد برخی محبوبیت خاصی پیدا کرده است.

در بحث رسانه‌ای، عدم توجه رسانه‌های ملی و شبکه‌های تلویزیونی زاگرس و افلاک به ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی قوم لک‌ها سبب شد لک‌ها از طریق عدم توجه به تولیدات این رسانه‌ها و مصرف محصولات فرهنگی محلی، مقاومت فرهنگی خویش را نشان دهند.

ریشه شکل‌گیری هویت نه در منازعات قومی خصومت‌آمیز، بلکه در افکار و تلقی‌های روزمره و اقدامات ساده‌دلانه و تبعیض‌آمیز است. نابرابری در توزیع امکانات و قدرت، طرد از جانب اقوام همسایه و سکوت جامعه مؤلفه‌های مهمی در شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک است که غالباً در زندگی روزمره و از طریق کنش‌هاش متقابل تأثیر خود را بروز می‌دهند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۹)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه یا واقعیت، تهران، نشر نی.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۷۹)، فرهنگ، اجتماع و سرزمین: سیاست قومیت و ناسیونالیسم، ترجمه نورالدین قیصری، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴.
- امان‌الهی بهاروند، سکندر (۱۳۷۰)، قوم‌لر: پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران، تهران، انتشارات آگاه.
- اوزکریمی، اموت (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران، موسسه مطالعات ملی.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۶۷)، تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان، تهران، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی ج اول.
- بالمر، مارتین و سولوموز، جان (۱۳۸۱)، مطالعات قومی و نژادی در قرن بیستم، مترجمان پرویز دلیرپور و سید محمد کمال سروریان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر فروزان.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران، نشر شیرازه.
- راولینسون، هنری (۱۳۶۰)، گذر از ذهاب تا خوزستان، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند، تهران، انتشارات آگاه.
- رحیمی عثمانوندی، رستم (۱۳۷۹)، بومیان دره مهرگان، کرمانشاه، انتشارات ماهیدشت.
- صدیق سروستانی، رحمت‌الله (۱۳۷۷)، زنان و دختران در استان سیستان و بلوچستان، تهران، دفتر یونیسف.
- جعفریان، مرتضی (۱۳۸۵)، فرهنگ سیاسی در شهرستان نورآباد دلفان، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی.

- علوی تبار، علیرضا (۱۳۸۰)، *الگوی مشارکت شهروندان در اداره امور شهرها*، تهران، انتشارات امور شهرداری‌های کشور، جلد دوم.
- کستلز، ایمانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، قدرت و هویت، ترجمه احمد علیقلیان افشین خاکباز و حسن چاووشیان، تهران، طرح نو.
- کوش، دنی (۱۳۸۱)، *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه فریدون وحید، تهران، انتشارات سروش.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
- مینل، استفان (۱۳۷۸)، *شکل‌گیری انگاره‌های جمعی: روند تکوینی*، دفتر ترجمه فصلنامه، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲ و ۳.
- هال، استوارت (الف ۱۳۸۳)، *بومی و جهانی: جهانی شدن و قومیت*، ترجمه بهزاد برکت فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴.
- هال، استوارت (ب ۱۳۸۳)، *هویت‌های قدیم و جدید، قومیت‌های قدیم و جدید*، ترجمه شهریار وقفی‌پور، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴.
- Barth, F(1969), *Ethnic Group and Boundaries*, London: Allen and Unwin.
- Grossberg, L.(1996) ,“*Identity and Cultural Studies: Is that There is?*” in S.Hall and P.Du Gay(eds), *Question of Cultural Identity*, London: Sage.
- Hall,S (1990),“*Cultural identity and diaspora*” in J,Rutherford (ed), *Identity: Community culture*, london: Lawrence&Wishart.
- Hall,S (1996),“*The Question of Cultural Identity*” in S,Hall. D,Held and T,Mc Grow. (eds), *Modernity and its Futures*,Cambridg: Polity.